

آزادی و نان؟



آیا مردم ایران نگران نان روزانه خویش هستند؟ آیا بدیل مردم سالار نمی تواند با هدف کردن آزادی و استقلال، با مردم ارتباط برقرار کند و آنها را به جنبش برانگیزد؟

در ادعائی که مایه انکار این پاسخ هاست، چند تناقض وجود دارد:

* اگر مردم تا این اندازه نگران نمانند که از آزادی ذاتی خویش نیز غافلند، بدون فراخواندن به آزادی، چگونه می توان مردم را به جنبش خواند؟ آیا جز این می توان به مردم گفت: در این رژیم استبدادی هر صبح می باید نگران نان آن روز باشید. برای آنکه از نگرانی بدرآئید، برای استقرار رژیمی جنبش کنید که در آن آزادی داشته باشید و اختیار دولت در دست شما باشد؟

* چرا کارگران ماهها بدون دستمزد می مانند و کارمندان می باید روزانه دو یا سه نوبت کار کنند تا خرج روزانه شان را درآورند؟ زیرا نه در اقتصاد و نه در سیاست و نه در روابط اجتماعی و نه در فرهنگ، آزادی ندارند. دولت نسبت به مردم خارجی گشته است و اقتصاد را اختصار رانت خواری کرده است. بدون آزادی و استقلال، چگونه ممکن است ساختهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را تغییر داد؟

EEZ3760GOF@AOL.COM

* و هرگاه بدیل مردم سالار « نان خواهی » را هدف کند، در وضعیت کنونی مردمی که زیر خط فقر هستند و اکثریت افزون بر ۸۰ درصد مردم که یا زیر خط فقر هستند و یا هر صبح نگرانند که مبادا نتوانند پول نان روزانه را درآورند، چه تفاوتی بوجود می آید؟ آیا کارگرانی که ماهها مزد نگرفته اند، اعتراض نمی کنند؟ آیا کارگران شرکت واحد اعتراض نکردند؟ آیا کارمندان اعتراض نمی کنند؟ چرا این اعتراضها به جانی نمی رسند؟ زیرا مردم از یاد می برند که آزادی آنها چیزی نیست که در دست استبدادیان باشد. آزادی ذاتی هر انسان است. اگر از آزادی و حقوق خویش غافل نشوند، استبدادی برجا نمی ماند تا مجری و متولی نانشان بگردد. پس بدیل مردم سالار می باید دائم به مردم خاطر نشان کند که آزادی در گرو اطمینان خاطر از نان روزانه نیست، اما نان روزانه آنها در گرو وجدان بر آزادی و اندیشه و عمل به آزادی هست.

* در حقیقت، انسانی که نگران نان روزانه خویش است، اگر بر آزادی خویش عارف بود، نه تنها این نگرانی را نمی داشت، بلکه نان از استعدادهای خود می ستاد. توضیح این که، انسانها یا آزادند و کار می کنند و یا ضمن کار کردن، از آزادی خویش بهره نمی گیرند و تابع زور می شوند. انسانهای نوع سومی وجود ندارند. انسانهایی که آزادند، با بکار انداختن استعدادهای خود، نان ابتکار و کار و رشد خود را می ستانند. اما انسانهایی که تحت امر قدرت (= زور) هستند، ناگزیر اکثریت بزرگی کار می کنند و بیش از بخور و نمیر بدست نمی آورند و اقلیتی نیز دستشان به دزدی در جیب این اکثریت است. بدین قرار، نان درآوردن چیزی نیست که هم با آزادی و هم با قدرت بیگانه باشد، بلکه تابع یکی از این دو است.

* اگر آزادی و استقلال که ربط مستقیم با چگونه زندگی کردن یک ملت دارند، به این دلیل که مردم به فکر نان روزانه خویش هستند هدف نشوند، آیا « عدالت گستری » و یا رشد بر میزان عدل می باید هدف بشوند؟ آقای خامنه ای رشد بر میزان داد و وداد (با حذف وداد) را به عاریت گرفته و بکار می برد. آیا رشد بر میزان عدالت، بدون استقلال و آزادی، سخن با محتوایی است و یا پوچ کردن اصل رشد بر میزان داد و وداد است؟

رشد بر میزان عدالت بدون آزادی و استقلال سخنی میان تهی است:

۱- رشد در خور انسان است. رشد، اندازه برخورداری انسان از حقوق خویش و اندازه این برخورداری را با استقلال و آزادی به سنجش می گذارد.

هر انسانی بر کار خویش مالکیت دارد. بنا براین، حق دارد کار کند. برای این که از این حق برخوردار شود، می باید زمین و منابع آن و ابزار کار، بطور برابر در اختیار همگان باشند (میزان عدالت). استقلال انسان در اینست که این همه از اختیار او بیرون نروند. آزادی نیز در اینست که اختیار بر کار انسان توسط هیچ عاملی از جمله، قدرت سرمایه و قدرت سیاسی و ساخت اجتماعی و باور دینی یا غیر آن، سلب نشود. بدین قرار، هر انسانی استقلال و آزادی خود را از دست بدهد، حقوق خویش را هم از دست داده و به بردگی قدرت درآمده و اختیار نانش هم در دست قدرت قرار می گیرد.

هرگاه فرض کنیم عدالت، توزیع برابر امکان کار و برخورداری هر کس از کار خویش باشد، جز در استقلال و آزادی معنی نمی دهد. زیرا استقلال، توزیع برابر امکانهای کار و آزادی برخورداری هر انسان از حق کار خویش است. به سخن روشن، استقلال عبارت از ولایت جمهور مردم و آزادی وجدان هر انسان بر آزادی و حقوق خویش است. چرا که توزیع برابر امکانهای، بگونه ای که هر انسان فراخور استعدادهای خویش امکان کار داشته باشد، نیاز به شرکت همگان در مسئولیت مدیریت جامعه دارد. و این مسئولیت بدون آزادی انسان به تصور آوردنی نیز نمی شود.

۲- رشد، رشد نیروهای محرکه نیز هست. رشد نیروهای محرکه باید، هم ناظر به واقعیت باشد و هم ناظر به کمیت و کیفیت:

* رشد نیروهای محرکه می باید واقعی باشد. برای مثال، فروش نفت و گاز را که ثروت کشور هستند، رشد نیروی محرکه نمی گویند. اما هرگاه نفت و گاز در ساخت اقتصادی جذب شوند، به نیروی محرکه تبدیل می گردند. و یا جوان نیروی محرکه ایست که نیروهای محرکه های دیگر را نیز بکار می گیرد. در اقتصادی که جوان یا در تولید نقش ندارد و یا « نیروی کار ساده » است، آن اقتصاد از رشد مانده است و کارش اتلاف نیروی محرکه است. و باز، دانش و فن نیروی محرکه هستند، اما این نیروی محرکه فرآورده رشد انسان است. جامعه های زیر سلطه زبانهای بسیار سنگین پرداخته اند و می پردازند، زیرا گمان کرده اند و می کنند که دانش و فن را می توان وارد کرد. نتیجه اینست که گرفتار دائمی فرار مغزها و سرمایه ها شده اند. یک علت تعیین کننده از علتهای گریز مغزها و سرمایه ها اینست که رشد دانش و فن و بخصوص فعال شدن آنها، از نیاز به استقلال و آزادی جدا گشته اند. مغزها آنجا می روند که هم رشد کنند و هم فعالیت درخور بیابند. سرمایه ها نیز آنجا می روند که انسان و دانش و فن و سایر نیروهای محرکه، مجموعه ای فعال را تشکیل می دهند.

بدین قرار، هرگاه عدالت را میزان سنجش رشد انسانها و رشد نیروهای محرکه بشماریم، باز بدون استقلال و آزادی، یعنی بدون انسانهای رشد یاب و جامعه ای با نظام اجتماعی باز و تحول پذیر با ساختههای توانا به جذب و فعال کردن انسان و دیگر نیروهای محرکه، ممکن نخواهد شد. در نتیجه این نوع عدالت، جز بکار اندازه گرفتن میزان ویرانی نیروهای محرکه نمی آید:

۳- تکرار کنیم که نظام اجتماعی بسته که قدرت (= زور) قائمه آنست، جز از راه تخریب نیروهای محرکه برپا نمی ماند. نخست به این دلیل که قدرت حاصل تخریب نیروهای محرکه است. و سپس به این دلیل که هرگاه نیروهای محرکه در رشد فعال شوند، نظام اجتماعی را باز و تحول پذیر می کنند و قائمه قدرت را هم از میان بر می دارند. از این روست که هر استبدادی ضد رشد است و اندازه نقش قدرت در هر جامعه ای، میزان تخریب نیروهای محرکه را در آن جامعه بدست می دهد.

اگر از مردم ایران پرسیم چرا بعد از قرنی که از عمر صنعت نفت می گذرد، ایران صادرکننده نفت خام و وارد کننده بنزین است؟ پاسخ می دهند: آنها علم و فن را دارند، ولی ما نداریم. چرا بعد از یک قرن علم و فن را نیاموخته ایم؟ برخی پاسخ می دهند: لیاقتش را نداریم!، نمی گذارند ایرانی به علم و فن دسترسی پیدا کند!، هر کس علم و فن پیدا می کند، می گذارد و می رود! و... و اندک شماری هم پاسخ می دهند: عقب ماندگی ایرانی از استبداد است. در وجدان جمعی، آگاهی بر این واقعیت که این علت ها همه به علل دیگری وابسته اند که در نظام اجتماعی ما ایرانیان وجود دارند و این نظام مانع از باز و تحول پذیر شدن آن می شوند، هنوز ایجاد نشده است. در حقیقت، این نظام اجتماعی ایران است که برای باز شدن، نیروهای محرکه را صادر و یا تخریب می کند. اما اگر این نظام اجتماعی باز و تحول پذیر نیست، بخاطر اینست که قدرت (= زور) در زندگی روزانه هر عضو جامعه، نقش اول را دارد. حال اگر بنا بر رشد بر میزان عدالت باشد و اگر قرار باشد نیروهای محرکه نه در تخریب، بلکه در رشد و بازتر و تحول پذیرتر کردن نظام اجتماعی بکار افتند، باید آزادی جانشین قدرت (= زور) شود:

۴- توضیح دادم چرا انسانها با آزاد هستند و نان استعدادها خود را می خورند و یا آزاد نیستند. یکبار دیگر یاد آور شوم، که بدون روابط قوا و بدون متمرکز شدن قوا، قدرت وجود ندارد. بنا بر این، وقتی می گوئیم انسانها آزاد نیستند، پس تحت امر قدرتی زندگی می کنند که متمرکز است. آیا قدرت می تواند نزد اکثریت بزرگ جامعه متمرکز شود؟ نه. چرا که اگر در اکثریت جامعه پخش شود، دیگر وجود ندارد. پس نزد اقلیت کوچک جامعه متمرکز می شود و همین اقلیت، جریان تمرکز را ادامه می دهد. در قلمرو اقتصاد، ماوراء ملیها اینسان پدید می آیند. معنی این تمرکز چیست؟ معنی آن اینست که بخشی از حاصل کار اکثریت بزرگ انسانها، از آنها ستانده می شود و در جریان استحاله به قدرت، بخشی به جیب اقلیت و بخش دیگری به نیروی محروم و بخشی نیز تخریب می شود. بدین قرار، مردمی که تکران نان روزانه خود هستند، بیشتر از هر کس دیگری نیاز به آگاه شدن از آزادی خویش و برخاستن برای استقلال خود بمعنای باز کردن نظام اجتماعی، باز کردن فضای اندیشه و عمل (= از میان برداشتن دولت استبدادی و ابزارهای دیگر تمرکز قدرت) دارند.

حال اگر عدالت را میزان کنیم، نان خوردن هر انسان از استعداد و عمل خویش، نیاز پیدا می کند به
* استقلال به معنای کاهش صدور نیروهای محرکه ای چون، استعدادها، نفت و گاز، مواد معدنی و
* استقلال به معنای جانشین کردن مصرف بمثابه محور اقتصاد ملی با تولید. بنا بر این، تغییر ساخت واردات و کاستن از میزان آن، بقصد افزایش هر چه بیشتر امکان برای کار مغزها و دستها.

* آزادی به معنای به صفر رساندن تخریب نیروهای محرکه (انحلال نیروهای سرکوب و پایان بخشیدن به رانت خواری و انواع فسادهای مالی و ناسامانها و آسیبهای اجتماعی) و
* آزادی به معنای بیان آزادی را جانشین بیان قدرت کردن، یا اندیشه راهنمای رشد. بدین قرار، جانشین کردن بیان قدرت با بیان دیگری از قدرت، (تجربه ای که ما ایرانیان و مردمان دیگر در طول یک قرن و بیشتر کرده ایم) دردی را دوا نمی کند. از آنجا که انسانی را نمی باید که اندیشه راهنما نداشته باشد، تا زمانی که اندیشه راهنمای انسان بیان آزادی نشود، او عامل تخریب خود و نیروهای محرکه باقی می ماند.
* استقلال و آزادی همچنان باهم، بمعنای تغییر ساخت هاست به ترتیبی که موانع داخلی و خارجی بکار افتادن نیروهای محرکه در رشد، جای خود را به عوامل داخلی و خارجی و بکار افتادنشان در رشد بسپارند. بدین معنا که در درون، حقوق انسان و در رابطه با بیرون، حقوق ملی تنظیم کننده رابطه ها بگردند.

۵- وقتی عدالت را میزان قرار بدهیم و بخواهیم بدان نگرانی هر یک از قشرهای جامعه را بخاطر نان روزانه اندازه بگیریم، می بینیم اندازه نگرانی ها نسبت مستقیم دارد با اندازه محرومیت از آزادی و حقوق انسان:
* فاصله منزلت کنونی زنان از منزلتی که بمثابه انسان حقوقمند و آزاد باید داشته باشند، بسیار زیاد و بیشتر از گروههای اجتماعی دیگر است. تکرانشان نیز از بابت نان و مسکن و دیگر نیازمندیها بیشتر است. هرگاه زنان کشور بیان آزادی را اندیشه راهنما کنند و بر آزادی و حقوق ذاتی خویش آگاه شوند، بزرگ ترین نیروی محرکه تغییر می شوند. هرگاه بنا شود میزان عدالت در کار آید، برابری زن و مرد در حقوق انسان و جبرانهایی که می باید بعمل آیند تا زنان تمام منزلت خویش را باز یابند، واجب ترین کارها برای رفع نگرانی زنان کشور، نگرانی از نان روزانه آنهاست. نگرانی ای که موقعیت دون انسان را بر زنان تحمیل کرده است. و چون بنا بر فضیلت هایی که زنان دارا هستند، رشد هر جامعه در گرو رشد زنان آن جامعه است. قرار گرفتن همه امکاناتی رشد در اختیار زنان، بکار بردن میزان عدالت است.
* جوانان کشور و جوانان دانشجو بسا بیشتر از منزلت خویش محروم هستند. فاصله منزلت بس نازل آنها در رژیم مافیایا، از منزلت جوانان آزاد و حقوقمند بسیار زیاد است. جوانانی که،

حق و مسئولیت اول آنها، باز و تحول پذیر کردن جامعه است. و
حق و مسئولیت دوم آنها، تدارک جامعه فردا به ترتیبی است که توانا به جذب تمامی نیروهای محرکه در رشد باشد و
حق و مسئولیت سوم آنها، هدف یابی یا جستن آرمان تحقق پذیری است که ترجمان بیان آزادی باشد و
حق و مسئولیت عمومی آنها، رشد کردن و باز و بازتر کردن افق آینده است.
بدین ترتیب، میان جوانان ایران و آینده پرده سیاهی قرار گرفته است که در ساختن آن نقش ندارند. چنان گرفتار نان روزانه اند که به آن فکر نیز نمی کنند. حال آنکه هرگاه به این صرافت بیفتند که پیش از آنکه قربانی سیاستهای داخلی و خارجی رژیم مافیایا باشند، قربانی اندیشه راهنمایی هستند که آنها را از آزادی و حقوق و مسئولیتهای سخت گرانقدر غافل کرده است. آنها باید در پی آن شوند که بیان آزادی را اندیشه راهنما کنند. بدین روش، نیروی محرکه عظیمی آزاد می شود و سرنوشت خود و وطن خویش را دیگر می کند.
هرگاه بخواهیم میزان عدالت را بکار بریم، باید

* انقلاب را از عقل های فردی و جمعی قدرت مدار به عقل های فردی و جمعی آزاد، آغاز کرد.
* از موقعیت دون انسان یا « نیروی کار » و اغلب بیکار، به جوان آزاد و حقوقمند و دارای حقوق و مسئولیتهایی که بر شمردم، گذار کرد.
* جانشین کردن فعالیتهای اقتصادی و غیر اقتصادی که عرصه زندگی نسل جوان و نسلهای آینده را تنگ تر می کنند، با فعالیتهایی که بر آزادیها و فرصتها و امکانات نسل جوان و نسلهای آینده می افزایند.
* پایان دادن به پیشخور کردن ثروتهای طبیعی و رها کردن انسانها را از بند برده داری جدید (= پیش فروش کردن توان کار خود تا پایان عمر) و بالاخره پایان بخشیدن به تبعیضا و تبعیضهای دیگر، عدالت همین است.

* کارگران و دیگر قشرهای زحمت کش ایران، سومین قشر اجتماعی هستند که فاصله منزلت ناچیز کنونی آنها با منزلت انسان حقوقمند و آزاد بسیار زیاد است. این فاصله نه تنها بخاطر استثماری است که می شوند، بلکه بخاطر محروم شدنشان از رشد، محروم بودنشان از بهره وری درخور، محرومیشان از صنعت بر خوردار از دانش و فن روز، محروم بودنشان از حق شرکت در مدیریت جامعه خود، محروم بودنشان از اطمینان خاطر و نگرانی شدیدشان از بیکاری، روزافزون هم می شود. این گروه اجتماعی سومین گروه اجتماعی اند که قربانی نبود آزادی می شوند. و هم از این روست که این قشر بخاطر فاصله موجود میان بی منزلتیش با منزلتی که بمثابه فعال ترین نیروی اجتماعی باید داشته باشد، دارای انگیزه ای قوی برای شرکت در تغییر نظام اجتماعی به نظام اجتماعی باز و تحول پذیر است.

هرگاه کارگران بخواهند با اطمینان خاطر و با منزلت انسان آزاد و حقوقمند، نان عمل خویش را بخورند، همانند دو گروه پیشین نیازمند آزادی و نیز استقلال هستند. میزان عدالت، در آنچه به زحمتکنان مربوط می شود، از جمله امور زیر را در بر می گیرد:
* تغییر ساخت کار به ترتیبی که هر انسان بتواند در هر سه نوع کار، کار رهبری و کار آموزش دائمی و رشد و شرکت فکری و یدی در تولید شرکت داشته باشد. این تغییر ساخت، تغییر ساختهای دیگر را ایجاب میکند:
* تغییر رابطه انسان و سرمایه به ترتیبی که انسان خادم سرمایه، انسان مخدوم سرمایه بگردد. و
* هر کس حاصل استعداد و کار خود را بستاند. برای آنکه بهره کشی انسان از انسان از میان بر خیزد، می باید:

* ساختهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی تغییر لازم را برای آنکه انسان باوری حد مطلوب را بیابد، پیدا کنند. چنین انقلابی نیازمند آنست که در این ساختها، محور قدرت با محور آزادی جانشین شود. برای مثال، در ساخت کنونی کارفرمایی، سرمایه بمنزله قدرت محور است. لذا، هدف این نوع سرمایه دستیابی به حد اکثر سود است. هرگاه آزادی محور بگردد،

الف - انسان از خدمت سرمایه و هدف آن آزاد می شود. در این حال، اقتصاد وسیله زیست مستقل و آزاد انسان می شود. یعنی ب - تولید نه برآورنده نیازهای اقلیتی که از راه مصرف انبوه می باید « زندگی » کنند، بلکه برآورنده نیازهای همه انسانها در جریان رشد می شود. اما چگونه می توان در ساختهای یک جامعه، قدرت را با آزادی جانشین کرد؟ این پرسشی است که در طول تاریخ پاسخهای بسیار یافته و پاسخها هر یک در تجربه ناکام گشته اند. به این پرسش و پاسخهایی که بدان داده شده اند، در کتاب عدالت اجتماعی - که امید وارم در آینده نزدیک انتشار یابد - به تفصیل پرداخته ام. در نوشته های دیگر نیز، یکچند از پاسخها را نقد کرده ام. از جمله این پاسخ را:

۶ - پاره ای از نظرها بر این باورند که آزادی و عدالت ناقص یکدیگرند. این حکم، سه تمایل عمومی را بوجود آورده است:

* تمایل لیبرال، بخصوص تمایلی که جانبدار آزادی کارفرمایی است.

* تمایلی چون مافیاهای نظامی - مالی و امثال آنها در اینجا و آنجا جهان (چه در گذشته یا در حال حاضر) که مدعی هستند، چون تأمین نان مردم واجب است، عدالت را هدف کرده و آزادی را قربانی می کنند. اما عدالت چیست؟ به این پرسش یکی از دو معنی را می دهند که ناقص ادعای آنها است:

- تعریف افلاطون از عدالت بر اصل نابرابری: قرار گرفتن هر چیز در جای خود.

بنا بر این تعریف، بنا بر مثال، فقیه در جای خود قرار می گیرد که رأس سلسله مراتب اجتماعی است و اختیار مطلق بر همگان می یابد.

- تعریف ارسطو از عدالت با استفاده از منطق صوری: برابری برابرها و نابرابری نابرابرها. این تعریف با تعریف افلاطونی در صورت متفاوت و در معنی یکی و همان نابرابری است.

بنا بر این تعریف، عموم مردم ملحق به حیوانها هستند و برای اطاعت خلق شده اند. قانون گزار که ولایت مطلقه دارد، در رأس سلسله مراتب قرار می گیرد. در این سلسله مراتب، نخبه ها مرتبت اول و عوام مرتبت آخر را پیدا می کنند.

این دو تعریف متناقض ادعای عدالت گستری است چرا که:

الف - به ترتیبی که در این مطالعه روشن شد، عدالت میزان است و هدف نیست.

ب - سلسله مراتب اجتماعی موجود در جامعه ها را جز قدرت (= زور) پدید نمی آورد. بنا بر این، حتی اگر عدالت برابری تعریف شود، باوجود سلسله مراتب اجتماعی، هدفی تحقق نیافتنی است و اگر میزانی بگردد برای آزاد کردن انسان از سلسله مراتب، در قدم اول، قائمه قدرت می باید از میان برداشته شود: عدالت استقرار آزادی می شود.

* تمایل سوم که سوسیال دموکراتها از آن جانبداری می کنند، قائل به تناقض آزادی و عدالت بمعنای برابری هستند. زیرا اجرای عدالت محدود کردن فعالیتها و دست آوردها به حد برابری است. این محدود کردن انسانها در فعالیتها و برخورداری از دست آوردها، موجب محدود کردن آزادی ها می شود. از نظر آنان، چه باید کرد؟ پاسخ آنها این است که، باید بنا را بر آزادی کارفرمایی گذاشت و با استفاده از آزادی، مبارزه اجتماعی دائمی را وسیله تعدیل و بهتر کردن شرایط زندگانی قشرهای زحمتکش و نیز محرومان جامعه کرد.

این تمایل نیز گرفتار تناقض است. زیرا مبارزه اجتماعی تناقض ادعائی عدالت با آزادی را حل نمی کند، بلکه اعلان جنگ اجتماعی دائمی می شود. وضعیتی که غرب امروز در آنست.

اشکال کار هر سه تمایل، تعریف از آزادی و نیز تعریف از عدالت است. زیرا اگر آزادی را قدرت تعریف کنیم، تنها با عدالت بمعنای نابرابری سازگار می شود. ممکن نیست قدرت را برابر توزیع کرد. زیرا قدرت از رابطه قوا پدید می آید. اگر دو قوه در رابطه برابر باشند، بی حرکت می شوند و بی حرکت می مانند (= با مرگ). لاجرم، رابطه می باید نابرابر باشد تا قدرت واقعیت پیدا کند. اما از راه فایده تکرار، یاد آور می شوم که تعریف آزادی به قدرت، استفاده از منطق صوری برای نگاه داشتن کلمه و تغییر معنی آنست.

اما اگر در تعریف آزادی به حالت رها از اکراه بسنده کنیم، و عدالت را هم برابری در حالت رها از اکراه بخوانیم،

الف - تناقضی برجا نمی ماند و

ب - آزادی از عدالت جدائی ناپذیری می شود. زیرا این میزان است که حالت لاکراه را نشان می دهد.

بدین قرار، آزادی و عدالت، به عمل در آوردن این اصل را ممکن می کنند: در همه جا و همه وقت،

الف - تولید از آن کار است و،

ب - فراوردهای ویرانگر، ناقص استقلال و آزادی انسان و باعث ویرانی طبیعت و بی جان شدن جاندارانند. محور شدن آزادی در مجموعه های تولیدی همین است.

حتی اگر بر تولید و مصرف در جهان امروز، این اصل حاکم شود (که بدون آزادی و عدالت با تعریفهایی که از آنها بدست دادم شدنی نیست) در جهان امروز نه یک گرسنه پیدا خواهد شد و نه کسی نگران نان خویش می شود. در این حال انسانها به تجربه در می یابند که غفلت از آزادی و بکار نبردن میزان عدالت است که باعث میگردد تا نیروهای محرکه در تخریب بکار افتند. در می یابند که در غفلت از این آزادی هاست که، امکانها از میان می روند، زمینهای حاصل خیز کشت نمی شوند، انسانها در شهرها متمرکز می شوند و مصرف، شاخص موقعیت اجتماعی و مرتبت جوئی در سلسله مراتب اجتماعی و... می گردد.

در دوران مرجع انقلاب، با وجود انبوه مشکلها و ممانعتها، تمایلهای زورپرست که بر زبان آقای خمینی جاری می کردند: « اقتصاد مال خر است » و « بنی صدر می خواهد ایران را سوئیس و فرانسه بکند حال آنکه مردم برای اسلام انقلاب کرده اند »، محور کردن آزادی و بکار بردن این دو تعریف از آزادی و عدالت و بکار بردن این اصل، نه تنها در حال از میان بردن نگرانیها بابت نان روزانه بود، بلکه در خانوارهای شهری، نسبت درآمد به هزینه را ۱۱۱/۶ درصد گرداند. بی کاری جذب شد و کسی نیز ناگزیر نبود دو و حتی سه نوبت کار کند و هنوز نتواند خرج خانه را در آورد. نفتی که صادر می شد، بطور متوسط ۱/۵ میلیون بشکه در روز بود. محور مصرف با محور تولید جانشین می شد و نظام بانکی بخدمت تولید در می آمد، ساخت بودجه و واردات تغییر می کردند و ساخت اجتماعی تولید و مصرف تغییر می کردند و... و امروز در ایران چنان بر ناامنی و نگرانی ناشی از تأمین نان افزوده شده است که انسانها آزادی و حقوق خویش را از یاد برده اند. اگر مردم نگرانی نان دارند بخاطر آنست که استبداد بر آنها حاکم است و زور قائمه رابطه ها گشته است. به خاطر آن است که استبداد حتی در محیطهایی چون خانواده، میدان عمل آنها را به «شوره زار» زور و بی اعتمادی تبدیل کرده است. مردم چنان گرفتار قحطی اعتماد به نفس و شادی و امید شده و از حقیقت و واقعیت غافل گشته اند که، از عاملان فقر و خشونت انتظار دارند در ازای محروم کردنشان از آزادی، به آنها نان بدهند. غافل از این که هرگاه برای دزدیدن نان از سفره های آنها نبود، بر روی این زمین، یک تن نیز پیدا نمی شد که بنده زور شود و خود و دیگران را از آزادی و حقوق انسانی محروم کند.

دانستنیهای دیگر در این باره را در شماره آینده می خوانید.